

بایسته‌های تحقق علوم انسانی متناسب با تمدن نوین اسلامی

علیرضا شیرزاد*

علی الهامی**

چکیده

پژوهش حاضر با هدف تبیین بایسته‌های علوم انسانی به عنوان یکی از پایه‌های فکری در ایجاد تمدن نوین اسلامی و بررسی وظایف اندیشمندان مسلمان با روش توصیفی - علی سامان گرفته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد بخشی از بایسته‌ها جنبه مقدماتی داشته که عبارتند از: «هویت بخشی به دانشمندان مسلمان» که مانع نگاه پرستش گرایانه به جلوه‌های مادی تمدن غربی است، «وحدت و انسجام میان اندیشمندان اسلامی» که با ترویج مفهوم «امت» و اندیشه منجی ﷺ صورت می‌پذیرد و «توانایی فهم متون عربی اسلامی» که سبب شناخت عمیق قرآن و احادیث در جهت تولید علم می‌گردد. بخش دیگر بایسته‌ها، به مرحله اخذ علم مرتبط بوده که عبارتند از: «تولید علم با اتکالی بر مبانی اسلامی» و «نظام‌سازی بر اساس علوم انسانی اسلامی» که براساس مبانی اسلامی، نظام‌های منسجم که متشکل از گزاره‌های دینی است ایجاد می‌شود.

واژگان کلیدی

علوم انسانی، تمدن اسلامی، مبانی علم، نظام سازی، علوم اسلامی.

*. دانشجوی دکتری مدرسی قرآن و متون اسلامی دانشگاه معارف اسلامی قم (نویسنده مسئول).

ashirzad125@gmail.com

a_elhami@tums.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۱۳

** استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی تهران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۲/۲۸

طرح مسئله

ایجاد تمدنی نوین بر اساس آموزه‌های اسلامی، همواره دغدغه اندیشمندانی بوده که با نگاهی دوراندیشانه، تعالیم اسلام را پاسخگوی بشر در حال پیشرفت می‌دانستند. این دغدغه در طول تاریخ با روشنگری متفکرانی همچون سید جمال‌الدین اسدآبادی، محمد عبده، سید قطب و ... زنده نگه داشته شده و سرانجام با انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی ره، بذره‌های ایجاد تمدن نوین اسلامی در میان مسلمانان سراسر جهان نهاده شده و در جهت محقق شدن این هدف متعالی گام‌های عملی برداشته شد.

آنچه که امروزه شاهد آن هستیم، این بوده که هر دولت یا حکومت دغدغه‌مند دینی که در ممالک اسلامی تشکیل شده، حداکثر توانی که داشته این بوده که زمینه اجرای احکام فقهی اسلام را در سطح جامعه محقق نماید که در واقع همان انجام واجبات، ترک محرمات و اجرای حدود شرعیه است (فقه بالمعنی الأخص). اما تمدن اسلامی - که مرتبه‌ای فراتر از یک حکومت اسلامی و در حقیقت غایت نهایی نظام معرفتی اسلام است - خود را به اجرای کلیه معارف اسلامی که احکام فقهی نیز جرئی از آنهاست ملزم می‌داند (فقه بالمعنی الأعم). به عنوان نمونه از منظر حکومت اسلامی، یک پدر در جایگاه سرپرست خانواده، مسئول تأمین نفقه فرزندان خویش است اما در نظام متمدن اسلامی افزون بر آن، مسئولیت تربیت دینی فرزندان و مهیا نمودن آنها برای نقش‌آفرینی در پازل تمدنی آینده را نیز بر عهده دارد، لذا بر همین اساس است که برای پیدایش تمدن نوین اسلامی، نیازمند نظام‌های گوناگونی همچون نظام تربیتی، نظام سیاسی و نظام اقتصادی هستیم تا همه احکام و معارف اسلامی در کنار یکدیگر و برای رسیدن به هدفی مشخص دیده شوند. به عبارت دیگر هدف تمدن نوین اسلامی، حاکمیت آموزه‌های نظام‌مند اسلام در جهت تحقق رفاه مادی و تعالی معنوی مردم جامعه است که مرتبه عالی آن را در حکومت حضرت مهدی عج شاهد خواهیم بود.

از سویی دیگر، نگاه تمدنی به علوم انسانی برای نظام جمهوری اسلامی ایران که داعیه‌دار تحقق آموزه‌های دین در همه ابعاد زندگی بشری است، ضرورتی انکار نشدنی دارد. علوم انسانی به دانش‌هایی اطلاق می‌گردد که به کنش و اندیشه بشر می‌پردازند، دانش‌هایی همچون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد و علوم سیاسی، نمونه‌هایی از علوم انسانی هستند. آیا می‌توان بدون داشتن یک نظام اقتصادی اسلامی و صرفاً با حذف موارد خلاف فقه رایج از اقتصاد غرب که مبتنی بر نظام سرمایه‌داری است، ادعای تحقق اقتصادی بر پایه آموزه‌های اسلام را در جامعه داشت؟ به همین جهت است که امام خمینی ره داشتن بصیرت اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد

حاکم بر جهان و دانستن نقاط قوت و ضعف قطب سرمایه‌داری را از ویژگی‌های یک مجتهد جامع‌الشرایط می‌دانستند.^۱

بدیهی است که ایجاد چنین تمدن عظیمی که با آرمان تحقق کلیه آموزه‌های اسلامی در میان افراد جامعه شکل می‌گیرد، بدون داشتن زیرساخت‌های فکری مبتنی بر علوم انسانی، آن هم از نوع تمدن ساز آن ممکن نخواهد بود. علوم انسانی رایج همچون جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد، مدیریت و دیگر دانش‌های نظیر آنها هرکدام در مسیر تحقق جامعه متمدن، کارکردی تعیین‌کننده خواهند داشت. در نتیجه برای رسیدن به این مقصود لازم است که باسته‌ها و مختصات علوم انسانی که بتواند یافته‌هایی تمدن ساز را ارائه نماید، مشخص نمود تا به کمک آن در جهت تحقق تمدن نوین اسلامی گام برداریم. باسته‌هایی که علاوه بر اینکه ناظر به یافته‌های پژوهشی در حوزه علوم انسانی است، ناظر به عملکرد پژوهشگران و دانشمندان این حوزه نیز می‌باشد.

پیشینه پژوهش و وجه نوآوری

در موضوع ارتباط علوم انسانی و تمدن نوین اسلامی، مقالاتی منتشر شده است: «مبانی فلسفی و جایگاه علوم انسانی در تمدن نوین اسلامی» نام مقاله‌ای است که توسط آقای محمد نبی‌زاده در مجله اندیشه تمدنی اسلام به چاپ رسیده است. پژوهشگر در این مقاله تنها راه دستیابی به تمدن اسلامی را حرکت به سمت علوم انسانی اسلامی دانسته که برای رسیدن به این هدف بایستی با دینی نمودن مبانی، علوم انسانی را در مسیر صحیحی قرار داد.

«تبارشناسی روش‌های تحقیق در علوم انسانی در مسیر تمدن ایرانی - اسلامی» عنوان مقاله‌ای است که از آقای جهانیار بامداد صوفی در مجله مطالعات مدیریت به چاپ رسیده است. محقق با ریشه‌یابی مبانی معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و روش‌شناسی علوم مدرن به این نتیجه رسید که خواستگاه بسیاری از روش‌های متداول علمی در علوم انسانی که مورد استفاده پژوهشگران قرار می‌گیرند، به قرن‌ها قبل در مسیر تمدن ایرانی اسلامی برمی‌گردد.

«تولید علم اسلامی؛ راهبردی برای وحدت تمدنی جهان اسلام» مقاله دیگری است که توسط آقای حسن ناصر خاکی و همکاران وی در مجموعه مقالات دومین کنگره بین‌المللی علوم انسانی اسلامی به چاپ رسیده است. پژوهشگران این نوشتار با مقایسه دو تمدن اسلام و غرب به این نتیجه رسیده‌اند که: همچنان که علم مدرن غربی مبنای شکل‌گیری تمدن مدرن غرب بوده است، علوم

۱. خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۲۸۹.

انسانی اسلامی نیز می‌تواند مبنای شکل‌گیری یک تمدن واحد در گستره وسیع جهان باشد. همچنین در ادامه، اسلامی‌سازی علوم، راهکاری برای تحقق وحدت تمدنی و عاملی برای انسجام جهان اسلام در قالب یک هویت مشترک بین‌المللی عنوان شده است.

همانگونه که ملاحظه شد، بخشی از پژوهش‌هایی که تاکنون در این زمینه صورت گرفته، صرفاً به بررسی مبانی علوم انسانی - اسلامی پرداخته‌اند و پاره‌ای دیگر به ارتباط اسلامی‌سازی علوم انسانی در تحقق وحدت تمدنی بسنده نموده‌اند اما در مقالات مذکور به بسیاری از ابعاد علوم انسانی و نقش آنها در تمدن نوین و بایسته‌های تحقق علوم انسانی متناسب با تمدن نوین اسلامی که محور اساسی پژوهش حاضر است، اشاره نگردیده است. از این‌رو نگاشته پیش‌رو به نوبه خود، جدید و نوآورانه است، در این نوشتار سعی بر آن است که با بررسی کاستی‌های علوم انسانی رایج و نیز ملاحظه افق تمدنی اسلام، بایسته‌های تحقق علوم انسانی متناسب با تمدن نوین اسلامی، با رویکردی کاربردی - تمدنی بیان شود.

هویت‌بخشی به دانشمندان مسلمان

آنچه می‌تواند مسیر نهضت علمی جهان اسلام را با کُندی روبرو نماید، وجود نگاه «پرستش‌گرایانه» به جلوه‌های مادی رشد علمی غرب در میان عده‌ای از اندیشمندان اسلامی است که می‌تواند مانعی در راه نوآوری و تولید انواع علوم و دانش‌های روز از جمله علوم انسانی با مقتضیات تمدن اسلامی باشد. رویکردی که تنها راه پیشرفت یک ملت را تکیه به دستاوردهای علمی غرب می‌داند.

ریشه‌های تاریخی این نوع نگاه را می‌توان به شکست‌های پی‌درپی جوامع اسلامی، به‌ویژه بعد از جنگ جهانی اول، از کشورهای استعمارگر غربی مرتبط دانست که اندیشمندان مسلمان آن عصر را هرچه بیشتر مرعوب قدرت غرب نمود. از نگاه کشورهای استعمار شده، «علم و فناوری جدید، عاملی بود که انگلیس و فرانسه را قادر می‌ساخت تا بخش بزرگی از جهان را مستعمره خود کنند. این تشخیص کشورهای اسلامی، موجب پدید آمدن مفهوم «همپای غرب شدن» و نیز عطشی سیراب‌ناپذیر برای کسب علوم جدید شد»^۱. البته عطش کسب علوم جدید به تنهایی، نه تنها مضر نیست بلکه لازم است، اما فراموشی پیشینه و دستاوردهای علمی مسلمانان در طول تاریخ اسلامی، خطری است که نباید از آن غافل شد. البته با پیروزی انقلاب اسلامی و دمیده‌شدن روح استقلال و القای «ما می‌توانیم» در سراسر جامعه، این نگاه مرعوبانه به غرب در عرصه‌های گوناگون کاهش یافت اما

۱. اقبال، اسلام و علم، ص ۱۴.

با این وجود نیز «برخی از اساتید دانشگاه‌ها آنچنان شیفته و یا مرعوب غرب شده‌اند که گویا هرچه سخن درست است در غرب بیان شده و با انتقال این روحیه خود به دانشجویان، فضا را برای هرگونه خلاقیت‌های علمی می‌بندند».^۱ آری؛ فراموشی پیشینه علمی و در نتیجه عدم خودباوری، نتیجه‌ای غیر از این نخواهد داشت.

به نظر می‌رسد آنچه که می‌تواند در رفع نگاه پرستش‌گرایانه مؤثر واقع شود، «هویت‌بخشی» به دانشمندان مسلمان است. همچنانکه که بایستی عوامل عقب‌ماندگی علمی در زمان حاضر را بررسی نمود، لازم است عوامل پیشرفت علمی مسلمانان در برخی از ادوار تاریخ نیز مورد بررسی قرار گیرد، زیرا داشتن یک عقبه علمی شکوفا می‌تواند منبعی راهگشا برای دانشمندان مسلمان و سبب بازسازی هویت علمی آنها گردد. نمی‌توان فراموش نمود که «از قرن سوم تا قرن نهم هجری، مسلمانان در زمینه‌های مختلف علمی و فناوری پیشگام زمان خود بوده‌اند.»^۲ همچنین نفوذ علمی اسلام در ابعاد گوناگون بر جهان مسیحیت و نیز مسئله انتقال علوم از جوامع اسلامی به جوامع غربی که هر یک مایه افتخار و یک پیشینه غرورآمیز علمی است، غیرقابل انکار است. ویلیام دورانت، وابستگی اروپای مسیحی به علوم اسلامی را این‌گونه بیان نموده است:

اروپای مسیحی، غذاها، شربت‌ها، داروها، شیوه درمان، اسلحه، انگیزه هنری، ابزارها، فنون صنعت، تجارت، قوانین و راه‌های دریایی را از اسلام فرا گرفت و غالباً لغات آن را نیز از مسلمانان اقتباس کرد. علمای اسلامی ریاضیات، طبیعیات، شیمی، ستاره‌شناسی و پزشکی یونان را حفظ کردند و به کمال رسانیدند و این میراث یونانی را که بسیار غنی‌تر شده بود به اروپا انتقال دادند. هنوز هم اصطلاحات علمی عربی در زبان‌های اروپایی فراوان است.^۳

به دلیل اینکه بخشی از مشکلات ما در حوزه علوم انسانی وابسته به آن است که افرادی از داخل و خارج از کشور درصدد القای روحیه ناامیدی و نیز تحقیر دانشمندان اسلامی در برابر تمدن غرب هستند، توجه به این تاریخ تمدنی غرورآمیز مسلمانان در سده‌های مختلف و اینکه بخشی از تمدن غرب مرهون زحمات دانشمندان اسلامی است، می‌تواند الهام‌بخش رسیدن به تمدنی نوین در سراسر ممالک اسلامی باشد.

۱. سوزنچی، «تأملی در باب بایسته‌های تحول در علوم انسانی»، *مجله راهبرد فرهنگ*، ش ۵، ص ۱۷ - ۱۶.

۲. بکار، *تاریخ و فلسفه علوم اسلامی*، ص ۲۳۶.

۳. دورانت، *تاریخ تمدن، عصر ایمان*، ص ۴۳۳.

وحدت و انسجام میان اندیشمندان اسلامی

هنگامی که نظریات مختلف در باب ظهور یا افول تمدن اسلامی را مرور می‌کنیم با عوامل مختلفی روبرو می‌شویم که یکی از کلیدواژه‌های به نسبت پُرسامد در این زمینه، «وحدت و انسجام» جامعه اسلامی است که «فقدان آن موجب افول تمدن اسلامی خواهد بود».^۱ این فقدان وحدت در جوامع اسلامی، سالیانی طولانی است که گریبان‌گیر مسلمانان بوده و تفاوت‌های قائل شده میان عرب و عجم، موالی و غیرموالی و نیز فرق مختلف اسلامی، از عوامل زمینه‌ساز در ایجاد شکاف میان امت اسلامی است.

در شرایط فعلی نیز نمی‌توان انکار نمود که ایجاد یک تمدن نوین بر پایه تعالیم اسلامی ملزم به حضور اندیشمندان ممالک اسلامی و مشارکت آنها در تولید علوم تمدنی خواهد بود. در نتیجه برای رسیدن به چنین هدف والایی - یعنی تحقق تمدن نوین اسلامی - نیازمند به یک گفتمان همگانی میان دانشمندان و پژوهشگران مسلمان خواهیم بود. به نظر می‌رسد برای دستیابی به یک گفتمان همگانی، افزون بر متقاعد شدن اندیشمندان مسلمان نسبت به ضرورت تشکیل تمدن نوین اسلامی، دو عامل دیگر نیز نقش آفرینی می‌کنند:

یک. **ترویج مفهوم امت، نه مفهوم ملت:** با ظهور اسلام و تشکیل حکومت اسلامی توسط پیامبر اکرم ﷺ تمام مسلمانان با نژادها و قبائل مختلف، تحت یک لوای واحد به نام «امت» قرار گرفتند، خداوند متعال نیز در قرآن کریم مکرراً از واژه امت برای جامعه مسلمین استفاده نموده است: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»^۲ «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»^۳ در دوران بعدی اسلام نیز حتی با گسترش مرزهای اسلامی باز هم مفهوم «امت اسلامی» در میان مسلمین رواج داشت، چنان‌که استفاده از واژه امت در خطبه‌ای که امام صادق علیه السلام خطاب به مردم زمان خویش ایراد می‌فرمود، شاهدی بر این مدعاست.^۴

اما با وجود تأکید اسلام بر امت‌گرایی، یکی از آسیب‌های مهم دوران استعمار بر جوامع اسلامی، جایگزینی مفهوم غربی «ملی‌گرایی» به جای مفهوم فراملی «امت» بود. «این جایگزینی به ظهور واحدهای سیاسی متمایزی که با مرزهای مشخصی تعیین می‌شد، انجامید که البته اسلام هیچ‌گونه

۱. زرین کوب، *سازمانده اسلام*، ص ۱۵.

۲. بقره (۲) ۱۴۳.

۳. آل عمران (۳) ۱۱۰.

۴. کلینی، *التکافی*، ج ۱، ص ۲۰۳.

تقسیم انسان‌ها بر اساس فرهنگ و زبان را به رسمیت نمی‌شناسد.^۱ در یک امت واحده، تعارضات مذهبی و گوناگونی نژاد و زبان، رنگ باخته و همه مسلمین در راه هدف واحد یعنی تحقق تمدن نوین اسلامی گام برمی‌دارند.

دو. تکیه بر اندیشه موعودگرایی: با ترویج مفهوم امت اسلامی که بر مبنای دوری از اختلافات و تکیه بر اشتراکات مذهبی است، نوبت به ترویج آرمان مشترک امت اسلامی خواهد رسید که می‌تواند زمینه‌ساز ایجاد گفتمان علمی در میان اندیشمندان گردد.

در شرح مفهوم «عصبیت» که ابن‌خلدون آن را به عنوان «محور اصلی و نیروی محرکه ایجاد یک تمدن» مطرح می‌داند،^۲ نظرات مختلفی مطرح شده که در این میان، عده‌ای آن را با مفهوم عصبیت مذهبی تبیین نموده‌اند یعنی «همچنانکه برخی از تعصبات مذهبی به دلیل برخی اهداف سیاسی می‌تواند سبب تفرقه و جدایی امت اسلامی گردد، برخی از تعصبات مذهبی نیز وجود داشته که می‌تواند سبب همگرایی امت اسلامی گردد.»^۳ به همین منظور نقش عصبیت مذهبی البته از نوع همگرایی آن را نمی‌توان در ایجاد تمدن نوین اسلامی نادیده گرفت و می‌توان با تحریک عصبیت مذهبی در میان دانشمندان اسلامی که ناشی از اشتراکات دینی آنهاست، در مسیر تولید یک علوم انسانی تمدن‌ساز نقش قابل‌توجهی ایفا نمود.

اما آنچه که لازم است به عنوان یک اشتراک مذهبی بر آن تکیه نمود، بایستی یک اعتقاد قدرتمند و البته تمدن‌ساز باشد تا بتوان تمام اندیشمندان مسلمان را حول محور آن جمع نمود. در میان تمام اشتراکات مذهبی، آن اعتقادی که علاوه بر «آینده‌نگر» بودن از خاصیت «انگیزه‌سازی» نیز در حرکت تمدنی برخوردار است، اعتقاد به «ظهور منجی در آخرالزمان» است که استقرار کامل تمدن نوین اسلامی در گرو برپایی حکومت ایشان محقق خواهد شد. «در نگاه تشیع و اهل تسنن، نهضت جهانی مهدی موعود^{علیه السلام} صرفاً مربوط به گروهی خاص نبوده بلکه علاوه بر امت مسلمان، حتی غیرمسلمانان نیز از حکومت عدالت محور حضرت بهره‌مند خواهند شد.»^۴ به همین جهت می‌توان با استفاده از این اعتقاد که بر مبنای روایات متواتری از پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} و اهل بیت^{علیهم السلام} است، به مثابه حلقه تسبیح، عموم مسلمانان را در جهت حرکت به سمت تمدن‌سازی سوق داد. در نتیجه به دلیل اینکه استقرار عدالت همگانی و ایجاد یک تمدن بزرگ اسلامی، نیازمند مقدمه‌سازی است،

۱. اقبال، *اسلام و علم*، ص ۲۷۳.

۲. ابن‌خلدون، *مقدمات*، ج ۱، ص ۲۴۱.

۳. صفوی، *وحدت جهان اسلام*، ص ۴۱.

۴. فرمانیان، «جایگاه آموزه‌های منجی موعود در اندیشه اهل سنت»، *مجله شرقی موعود*، ش ۲، ص ۱۹۵.

دانشمندان اسلامی نیز وظیفه دارند تا با تلاش علمی خود در تولید علوم انسانی متناسب با تمدن نوین، زمینه‌های علمی آغاز چنین تمدنی را مهیا نمایند.

البته لازم به ذکر است که برخی تفاوت‌ها نیز در اعتقاد به مسئله مهدویت و منجی آخرالزمان، در میان مذاهب اسلامی وجود دارد که این تفاوت‌ها نباید زمینه را برای آغاز اختلافات و دوری از انسجام امت اسلامی که از ضروریات تحقق تمدن اسلامی است، بوجود آورد؛ به همین جهت تکیه بر اعتقاد موعودگرایی که مورد پذیرش شیعه و اهل سنت است، در پیشبرد رویکرد تمدنی و تلاش برای تحقق آن مؤثر خواهد بود.

توانایی فهم متون عربی اسلامی

با توجه به اینکه نظام حاکم بر تمدن نوین اسلامی، اجرایی شدن تعلیم دین در همه ابعاد زندگی مردم را وظیفه خویش می‌داند، لذا علوم انسانی در صورتی می‌تواند نیازهای چنین جامعه‌ای را برطرف نماید که تا حد ممکن، نظریاتش مبتنی بر آموزه‌های اسلامی و متّخذ از آنها باشد. به همین جهت نمی‌توان فراموش نمود که رسیدن به این هدف والا نیازمند پیش زمینه‌هایی است که یکی از مهمترین آنها، فهم صحیح و عمیق متون اسلامی، اعم از قرآن و احادیث است که به «زبان عربی» بیان شده‌اند. در طول تاریخ اسلام، زبان عربی مورد توجه ممالک اسلامی حتی دولت‌های غیرعرب‌زبان بوده اما با گسترش نفوذ کشورهای استعمارگر، به تدریج زبان استعمارگران جایگزین زبان عربی شده است. «این امر وسیله ارتباط میان اجتماعات مسلمان را در کشورهایی که زبان عربی به صورت زبان گفتاری به کار نمی‌رفت، از بین برد و نیز قرآن و مجموعه وسیعی از معارف سنتی را حتی برای طبقه تحصیل کرده، غیرقابل دسترسی کرد.»^۱ در نتیجه، عدم آشنایی اندیشمندان مسلمان با زبان عربی و در نتیجه عدم فهم متون عربی، آنان را از بسیاری از منابع اصیل اسلامی که به زبان عربی بود، بی‌نصیب گذاشت و این مسئله خطری است که می‌تواند در سرعت غربی نمودن جوامع اسلامی مؤثر باشد.

البته ممکن است این سؤال مطرح شود که با وجود ترجمه شدن قرآن و احادیث و نیز وجود کتب تفسیر قرآن، دیگر لزومی به آموزش قواعد زبان عربی برای محققان نیست و از طریق همین متون ترجمه شده نیز می‌توان از منابع دینی، استفاده‌های علمی نمود. پاسخ این است که اولاً هنوز بخش قابل توجهی از احادیث ترجمه نشده است، ثانیاً نمی‌توان ترجمه را با «فهم» متون عربی یکسان دانست زیرا اصولاً فرایند فهم متون عربی پس از ترجمه لغات آن آغاز شده و کاربرد ترجمه صرفاً

۱. اقبال، اسلام و علم، ص ۲۷۳.

برگرداندن عبارات است که با ایجاد نوعی زبان مشترک، خواننده ترجمه را به مثابه یک عرب زبان خواهد نمود، چنانچه اگر ترجمه برای فهم عبارات عربی کافی بود دیگر هیچ عرب زبانی نباید در فهم متون عربی مشکل می‌داشت و حال آنکه هیچ عرب زبانی از فهم قرآن و احادیث بی‌نیاز نیست.^۱ از سویی دیگر وجود تفاسیر قرآن نیز نمی‌تواند به صورت کافی نیاز محققان را در تولید علم برطرف کند زیرا علاوه بر اینکه ممکن است بسیاری از مسائل و موضوعاتی که محقق به دنبال آن است در تفاسیر به آن پرداخته نشده باشد، به دلیل اینکه قرآن یک معجزه فراعصری است، به مرور زمان عمق معنایی بیشتری از آن ظاهر شده که با مطالعه تفاسیر گذشته بدست نمی‌آید.

در نتیجه، دانشمند یا پژوهشگری می‌تواند عهده‌دار تولید علوم انسانی متناسب با تمدن نوین اسلامی باشد که علاوه بر تخصص خود در یکی از رشته‌های علوم انسانی، با قواعد فهم زبان عربی نیز آشنا بوده و بتواند از سرچشمه‌های وحی، پاسخگوی نیازهای علمی یک جامعه متمدن باشد.

تولید علم با اتکای بر مبانی اسلامی

بدون تردید علوم انسانی از مبانی و اصول فکری و فلسفی حاکم بر محیط علمی جامعه خود اثر می‌پذیرد و لذا آنچه که در ایجاد تمدن اسلامی از اهمیت بالایی برخوردار است، توجه به این نکته بوده که مبانی هر علم نه تنها بر موضوع، روش و مسائل هر علمی اثرگذار است، بلکه بر هدف و غایت هر نظریه و پژوهش‌های علمی نیز اثرگذار است و «این ابتدای شدید هر علم به مبانی می‌تواند «هویت» یک دانش را تغییر داده و در صورت دینی بودن مبانی، آن علم را «دینی» و در غیر آن صورت «سکولار» نماید».^۲

آنچه که در حال حاضر مشهود است، ورود نظریات متعدد در حوزه علوم انسانی به جوامع اسلامی است که از مبانی غیراسلامی همچون «انسان‌محوری» و «اصالت حس» در غرب سرچشمه گرفته و شاکله‌های علوم انسانی را در جوامع مذکور پی‌ریزی نموده و متأسفانه توسط دانشمندان و دانشجویان ممالک اسلامی در حال ترویج است. البته در طول تاریخ برخی از اندیشمندان اسلامی سعی در «تهذیب» علوم انسانی غربی از مطالب خلاف آموزه‌های اسلامی بوده‌اند که «سید محمد نقیب العطاس» نمونه‌ای از آنان است.

وی اعتقاد داشت که «نخستین وظیفه ما در رویارویی با چنین علومی، جدا نمودن عناصری است که مشتمل بر مفاهیم کلیدی سازنده فرهنگ و تمدن غرب است».^۳ اما این رویکرد ویرایشی یا تهذیبی به علوم انسانی - که البته سال‌هاست در جوامع اسلامی جریان دارد - با وجود ضرورت انکار

۱. پسندیده، «درآمدی بر روش‌شناسی فهم معارف روانشناختی از احادیث»، *مجله علوم حدیث*، ش ۴۵، ص ۹۰.

۲. علی‌تبار فیروزجایی، «بررسی تطبیقی مبانی انسان‌شناختی علم دینی و علم سکولار»، *مجله قیاسات*، ش ۷۱، ص ۴۹-۴۸.

۳. العطاس، *اسلام و دنیوی گرایشی*، ص ۱۵۴.

نشدنی‌اش، تنها قدم اول، و نه تنها قدم در مواجهه با علوم وارداتی است زیرا اثر مبانی بر علوم در بسیاری از اوقات ظاهر نبوده و به‌طور پنهان به جهت‌دهی و هدف‌گذاری علوم پرداخته و تنها با نگاه فلسفی عمیق می‌توان تنافی علوم وارداتی را با روح اسلام کشف نمود.

به نظر می‌رسد، پدیده «سکولاریزم» یا جدایی دین از همه عرصه‌های علمی و اجتماعی، اصل حاکم بر تمام مبانی دانش غربی و در نتیجه پایه‌گذار علوم انسانی رایج در غرب باشد و علی‌رغم اعتقاد دانشمندان غربی به خداوند و ادیانی همچون مسیحیت و یهودیت، آنچه که مورد غفلت آنان قرار می‌گیرد، نقش خداوند و تعالیم آسمانی در فرایند تولید علوم اعم از روش و محتواست. در نتیجه با توجه به اینکه اندیشه جدایی دانش از دین در تمام مبانی غربی ریشه دوانده است، به جهت روشن‌تر شدن این اثرپذیری علوم، با لحاظ چشم‌انداز تمدنی اسلام، رابطه هر یک از مبانی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی با علوم انسانی بررسی خواهد شد.

۱. انسان‌شناسی

نوع نگاه نظریه‌پرداز به ماهیت و اوصاف انسان و نیز تعریفی که از انسان در هر یک از محیط‌های علمی اسلامی یا سکولار ارائه می‌شود، می‌تواند در جهت‌دهی و به عبارت کاملتر «هویت‌بخشی» علوم انسانی، نقش اساسی ایفا نماید. برآستی چگونه می‌توان از جامعه‌ای با تمدن نوین اسلامی سخن گفت درحالی که علوم انسانی آن جامعه صرفاً بر پایه ابعاد مادی انسان بنا شده و هدف زندگی انسان را چیزی جز لذت بردن نمی‌داند؟! به تعبیر دکتر نصر:

سخن گفتن از امکان آینده‌ای خوش یا صرفاً آینده‌ای برای بشریت بدون تغییر بنیادین در برداشت از ماهیت انسان که در حال حاضر مورد قبول همگان است، چیزی نیست مگر رویایی خیال‌انگیز و زودگذر.^۱

نگاه تمدن غرب به انسان، که از فضای سکولار حاکم بر آن تبعیت می‌کند، نگاهی بر محور اصالت انسان و پرداختن به تمام تمایلات او در زندگی است که از آن به «اومانیزم»^۲ تعبیر می‌کنند. «این مکتب در واقع با انگیزه تمرد و عصیان در برابر نگاه کلیسای قرون وسطی به انسان در اروپا شکل گرفت».^۳ کلیسایی که انسان را بی‌اختیار در برابر بزرگان کلیسا و موجودی ذاتاً گنه‌کار می‌دانست. البته اومانیزم صرفاً به معنای بهای دادن به ارزش‌ها و تمایلات بشری نیست بلکه نفی

۱. نصر، نیاز به علم مقدس، ص ۹۳.

2. Humanism.

۳. دیویس، اومانیزم، ص ۱۷.

خداوند و فرامین او نیز از دیگر اصول این مکتب است که می‌تواند در راه رسیدن به تمایلات انسانی خلل ایجاد نماید. در نتیجه «انسان به معنای واقعی، خودش خالق خودش است و در نتیجه وظیفه اوست که معیارها و اهداف زندگی‌اش را تعیین نموده و خودش نیز باید راه را به سوی آنها بگشاید.»^۱ این مبنا می‌تواند به تمام اقسام علوم انسانی «جهت‌دهی» نموده و با تعیین مسیر پژوهشی دانشمندان، محتوایی با هدف تأمین نگاه اومانیمی در جامعه تولید نماید. در نتیجه نه تنها به ایجاد تمدن نوین اسلامی کمک نموده بلکه جامعه را بیش از پیش به سمت تمدن و فرهنگ غرب سوق می‌دهد. به عنوان نمونه در دانش حقوق اومانیمی، اصل بنیادین، آزادی مطلق همه انسان‌هاست و اگر قانونی نیز وضع می‌شود، به دلیل رعایت حال دیگران و عدم محدود شدن آزادی آنان است. در نتیجه به دلیل اینکه «هویت علم، محصول نظام فکری و اجتماعی انسان است.»^۲ در جهت تحقق جامعه‌ای با تمدن اسلامی بایستی ابتدا با استنباط نظر اسلام پیرامون انسان و اهداف او از متون دینی، نظام فکری دانشمندان آن جامعه با مبانی انسان‌شناختی اسلامی شکل گیرد تا آنان از دریچه دین به انسان نگریسته و تولید دانش نمایند.

۲. معرفت‌شناسی

یکی از مبانی اثرگذار در تولید علوم انسانی که بیشتر به فرایند تولید علم مربوط می‌گردد، مبانی معرفت‌شناسی^۳ است که تغییر در هریک از این مبانی می‌تواند معرفتی متمایز از دیگر معرفت‌ها را به ارمغان آورد. البته اهمیت این مبنا صرفاً به فرایند کسب دانش محدود نمی‌شود بلکه «ارزیابی و اعتبارسنجی دانش‌های تولید شده»^۴ نیز از دیگر ثمرات پرداختن به این مبناست. لازم به ذکر است که هریک از دیدگاه‌های معرفت‌شناسی در طول تاریخ علم به دلیل اینکه از مبانی هستی‌شناسی و ارزشی مخصوص به خود پیروی می‌کردند لذا به دو دسته دینی و سکولار تقسیم می‌شدند، در نتیجه علوم انسانی حاصل از آنها نیز قاعداً دینی یا سکولار می‌بود. در مکتب سکولار، اداره‌کننده و تولیدکننده علم، خود انسان است و منابع فعال کسب معرفت در منابعی نهفته است که انسان بدان مجهز شده، لذا در این چشم‌انداز، مهمترین منبع معرفتی یعنی وحی، از حوزه فعالیت فکری و اجتماعی انسان کنار زده می‌شود.^۵ به همین جهت، شناخت راه‌های کسب معرفت در جوامع غربی و اثرات آن در علوم انسانی و

۱. براون، *فلسفه و ایمان مسیحی*، ج ۲، ص ۲۳۳.

۲. نبی‌زاده، «مبانی فلسفی و جایگاه علوم انسانی در تمدن نوین اسلامی»، *مجله اندیشه تمدن اسلام*، ش ۲، ص ۱۱۲.

3. epistemology.

4. Laudan, *science and values: the aims of science and their role scientific debate*, p. 349.

۵. ایمان و همکارش، «آسیب‌شناسی روش توسعه علوم انسانی در ایران»، *مجله راهبرد فرهنگ*، ش ۱۹، ص ۳۸.

در نتیجه آسیب‌شناسی آن می‌تواند در رسیدن به یک جامعه متمدن اسلامی نقش مهمی ایفا نماید. ریشه حذف وحی و منابع آسمانی از روش‌های کسب معرفت را نیز می‌توان به «چالش و معارضه دیانت مسیح با آموزه‌های عقلانی مرتبط دانست».^۱ این مسئله به پیدایش «عقل‌گرایی» افراطی در فرهنگ غرب منجر شده نگرشی معرفت‌شناختی که معتقد است تنها مرجع کسب معرفت، توانایی‌های نهفته در وجود خود آدمی است و آنچه منشاء ماورایی دارد، یا به طور کلی مورد انکار است و یا مرجعیت آن پذیرفته نیست. به‌طور کلی، «بی‌اعتمادی به سنت‌ها و شرایع دینی و خودبسندگی عقل در حل مشکلات فردی و اجتماعی، از خصوصیات این نوع عقل‌گرایی شمرده می‌شود».^۲

اما معرفت‌شناسی سکولار به عقل‌گرایی خویش نیز پایبند نبوده و به مرور زمان دایره کسب دانش را بیش از پیش محدودتر نموده و اصالت را به داده‌های حسی و مشاهده پدیده‌ها داده است که به «تجربه‌گرایی» معروف است. «این نگرش که از دیدگاه‌های «ویلیام اکام»^۳ در قرن چهاردهم میلادی نشئت گرفته»^۴ به این مطلب اشاره دارد که تنها منبع دانش، تجربه است و هر ادعای معرفتی باید مورد آزمایش تجربی قرارگیرد و از قواعد آن تبعیت نموده تا به عنوان حقیقتی صحیح مورد پذیرش قرارگیرد. یکی از مهم‌ترین اثرات نگرش معرفت‌شناسی بر علوم انسانی را می‌توان به یکسان‌انگاشتن علوم انسانی با «علوم طبیعی» در روش، هدف و موضوع دانست و آنقدر این نگرش بر علوم انسانی سایه می‌افکند که روان‌شناس معروفی همچون «ویلیام جیمز» در کتاب خود، به صراحت اعلام می‌کند که «روان‌شناسی یک علم طبیعی است».^۵

البته این یکسان‌نگری علوم انسانی با علوم طبیعی با انتقاداتی از سوی برخی فیلسوفان غربی نیز روبرو شده که «افرادی همچون «هانریخ ریکرت»^۶ و «ویلهلم دیلتای»^۷ به عنوان پیشگامان آنان، معتقد بودند که تفاوت اساسی میان علوم انسانی و علوم طبیعی در «موضوع»، «هدف» و «روش» وجود دارد».^۸ اما با وجود این انتقادات و همچنین چالش‌های فراگیر در مسیر تجربه‌گرایی، همچنان شاهد سیطره این نگاه بر علوم انسانی هستیم که از جنبه تمدنی می‌توان اثرات این نگرش را در موارد زیر مشاهده نمود:

۱. قدردان قراملکی، *سکولاریزم در مسیحیت و اسلام*، ص ۸۸.

۲. شجاعی زند، *عرفی شدن در تجربه مسیحی و اسلامی*، ص ۱۳۵.

3. William Ockham.

۴. محمدی، «تجربه‌گرایی و نقد آن»، *مجله دین و سیاست*، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۱۰۵.

5. James, *The Principles of Psychology*, p. 183.

6. Heinrich Rickert.

7. Wilhelm Dilthey.

۸. مصباح، «نقد و بررسی مبانی تجربه‌گرایی در علوم انسانی»، *مجله اسراء*، ش ۱۱، ص ۱۲۴.

یک. حذف گزاره‌های وحیانی و برخی معارف دینی که قابلیت آزمون‌پذیری تجربی را ندارند:

این مسئله با محدود نمودن منابع کسب دانش به محسوسات، علوم انسانی را از معارف عظیم و خطاناپذیر وحی بی‌بهره می‌نماید که بدون تردید این امر مانعی بزرگ در ایجاد تمدنی است که بر پایه دانشی خواهد بود که برگرفته از منابع اصیل اسلامی است.

دو. حذف ارزش‌گذاری و عدم قضاوت اخلاقی نسبت به واقعیت‌های علمی: این مسئله یعنی به خدمت گرفتن علوم مختلف برای پیشرفت‌های مادی بشر اما بدون در نظر گرفتن پیوست‌های اخلاقی و مفاسد حاصل از آنها، هر چند این مسئله از جامعه‌ای با مبانی انسان‌شناسی اومانیمی بی‌عید نخواهد بود. لازم به ذکر است که رسیدن به تمدن نوین اسلامی، به معنای حذف روش تجربی و آزمایشگاهی از علوم انسانی نیست زیرا بسیاری از نتایج علمی، با مشاهده و بررسی کمی روابط دو متغیر حاصل می‌گردد، در نتیجه آنچه که در این بحث مورد نظر خواهد بود، در این دو نکته خلاصه می‌گردد: «عدم انحصار واقعیت‌های علمی به محسوسات و امور مشاهده‌پذیر که می‌تواند به عنوان یک خطای عقیدتی به پژوهش‌های دانشمندان علوم انسانی جهت دهد» و نیز «عدم اکتفا به روش مشاهده و آزمون در کسب معرفت که یک محدودیت بزرگ برای علوم انسانی در حوزه منابع تولید علم خواهد بود.»

۳. مبانی هستی‌شناسی

یکی دیگر از مبانی علوم انسانی که به نوع نگاه اندیشمندان یک جامعه نسبت به ماهیت جهان پیرامونی و نیز اجزای آن مرتبط است، مبانی «هستی‌شناسی»^۱ است که مبانی «جهان‌بینی» نیز بر آن اطلاق می‌گردد. «هستی‌شناسی به معنای مطالعه چیستی است»^۲ یعنی آنچه که در این عالم وجود دارد چیست و چه ماهیتی داشته و چگونه عمل می‌کند. در واقع هستی‌شناسی، عهده‌دار پاسخ به تمام سؤالاتی است که از جوهره دنیا و اشیاء موجود در آن، پرسیده می‌شود.

«در جوامع غربی، هنگامی که روش کسب معرفت به عقل‌گرایی و سپس تجربه‌گرایی محدود شد، شناخت هستی و اجزای آن نیز صرفاً به وسیله ابزار تجربی و مشاهدات آن امکان‌پذیر گردید و به مرور زمان، هستی‌شناسی فلسفی و دینی جای خود را به هستی‌شناسی علمی (تجربی) داد».^۳ این محدود شدن ابزار شناخت جهان، سبب شد که اندیشمندان غرب، از بسیاری از ویژگی‌های هستی همچون «اهداف آفرینش» و «قوانین حاکم بر دنیا» که می‌توانست نتایج پژوهش‌های آنان را نیز تغییر دهد، غافل شوند و

1. Ontology.

2. Crotty, *The Foundations of Social Research: Meaning and Perspective in the Research Process*, p. 10.

۳. بلیکی، *استراتژی‌های پژوهش‌های اجتماعی*، ص ۳۷.

در نهایت، منجر به پایه‌ریزی علوم انسانی مبتنی بر جهان‌بینی سکولار گردد.

البته روشن است که لازمه رسیدن به اهداف انسان‌ها در مکتب اومانیسیم، داشتن یک دنیای عاری از هر نوع قید و بند و ضوابط محدود کننده است تا انسان‌ها بتوانند در آن، هر نوع تصرفی برای رسیدن به اهداف مادی خود داشته باشند. اما بر خلاف این دیدگاه که هرگونه تصرفات در این دنیا را در راستای اهداف مادی‌نگر خود تنظیم می‌نماید، هستی‌شناسی دینی «با وضع چهارچوب‌های معینی برای تصرف در هستی، میزان مصرف را به مقدار رفع نیازمندی‌های جامعه دینی معین نموده که آن نیز در راستای اهداف بندگی و آخرت است»^۱.

از سویی دیگر همچنان که توجه به «اهداف» هستی و کشف آن بر مبنای آموزه‌های اسلامی، از اهمیت برخوردار است، نمی‌توان از نقش «قواعد» هستی‌شناسی اسلامی در پیدایش علوم انسانی تمدن‌ساز غافل شد، به عنوان نمونه در صورتی که مبنای هستی‌شناسی دانش روان‌شناسی را «دنیای بدون رنج» در نظر بگیریم، آموزه‌های آن دانش نیز بر عدم محاسبه رنج - به عنوان بخش جداناپذیر زندگی - و همچنین صرفاً اندیشیدن به لذت‌ها و شادی‌های زندگی دلالت خواهد داشت و حال آنکه این مبنا علاوه بر اینکه مخالف آموزه‌های اسلامی^۲ است، یک شناخت ناقص از دنیا بوده که می‌تواند پیامدهای منفی روان‌شناختی نیز داشته باشند. همچنین دانش اقتصادی که بر مبنای: «تلاش بیشتر = سود بیشتر» پی‌ریزی شده، با دانش اقتصادی که با توجه به این قاعده هستی‌شناختی: «تلاش بیش از حد و نیز راه‌های حرام کسب روزی تأثیری در افزایش رزق نخواهند داشت»^۳ و لذا قائل به «تعادل در طلب روزی» است، هرکدام در اقتصاد جامعه اثرات متفاوتی خواهند داشت.

در نتیجه علاوه بر لزوم کشف اهداف هستی، استنباط قواعد هستی مرتبط با هر یک از انواع علوم انسانی از متون اسلامی نیز امری ضروری خواهد بود زیرا علوم انسانی بر پایه شناخت ناقص و البته ناصحیح از آفرینش و سنن الهی در عالم، نمی‌تواند داعیه‌دار جامعه‌ای با تمدن نوین اسلامی باشد، جامعه‌ای که مبتنی بر آموزه‌های اصیل اسلامی آن هم در همه ابعاد زندگی است.

۱. خاکی قراملکی، *تحلیل هویت علم دینی و علم مدرن*، ص ۳۱۷.

۲. امیرالمؤمنین علی علیه السلام: *الدنیا دار البلاء محفوفة*. (تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۱۰۴)

۳. از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده که این کلام را بسیار می‌فرمودند: به یقین بدانید که خداوند عزوجل برای بنده، هرچند تلاش زیاد کند و شگردهای فراوان به خرج دهد و زحمت فراوان کشد، این امکان را قرار نداده که از آنچه در لوح محفوظ برای او در نظر گرفته شده، پیشی گیرد. (کلینی، *الکافی*، ج ۵، ص ۸۱)

نظام‌سازی بر اساس علوم انسانی اسلامی

پس از اسلامی نمودن مبانی علوم انسانی، با اتکای بر این مبانی جدید، نوبت به بایسته بعدی یعنی تولید علوم انسانی مطابق با آموزه‌های اسلامی می‌رسد. در تعریف «علم دینی» و یکی از اقسام آن یعنی علوم انسانی اسلامی، تعاریف بسیاری ذکر شده که بررسی آنها از مجال این پژوهش خارج است^۱ اما برای رسیدن به هدف یک جامعه متمدن اسلامی که همان حاکم شدن آموزه‌های اسلام در همه ابعاد زندگی است، نمی‌توان بدون یک اقتصاد اسلامی، مدیریت اسلامی و یا روان‌شناسی اسلامی گامی برداشت، به همین جهت، یکی از معیارهای علم دینی، اخذ آموزه‌های تمدن‌ساز از متون اسلامی یعنی قرآن و احادیث است. با این وجود نمی‌توان انکار نمود که بسیاری از دستاوردهای تجربی بشر در حوزه علوم انسانی که در متون اسلامی به آن اشاره نشده است، می‌تواند در ایجاد یک تمدن اسلامی مؤثر باشد، به همین منظور اگر این دستاوردها، متکی بر مبانی اسلامی علوم و عاری از مبانی غرب بوده و منافاتی نیز با تعالیم اسلامی نداشته باشد، می‌توان در جامعه متمدن اسلامی از آنها بهره برد.

اما مسئله‌ای که توجه به آن در این بحث از اهمیت بالایی برخوردار است، «کیفیت» یافته‌های علوم انسانی است که از متون اسلامی اخذ می‌گردد، اینکه آیا صرف تولید علوم انسانی از آیات و روایات، برای تحقق تمدن نوین اسلامی کافی است یا لازم است که چنین پژوهش‌هایی با جهت‌گیری‌های خاصی صورت‌پذیرفته تا نتایج حاصل از آن توانایی پاسخگویی به همه نیازهای یک جامعه متمدن را داشته باشد؟ به نظر می‌رسد برای اینکه بتوان کارایی دین را در وسعت یک تمدن به نمایش گذاشته و از ارائه تصویری ناقص از اسلام جلوگیری نمود، لازم است که با نگاه «نظام‌سازی» به آموزه‌های اسلامی رجوع نمود. در نگاه نظام‌مند آنچه که از مفاهیم و گزاره‌های اسلامی در تولید علوم انسانی اسلامی استفاده می‌شود، صرفاً به عنوان عناصر تشکیل‌دهنده خرده‌نظام‌هایی همچون نظام اجتماعی یا نظام اقتصادی محسوب می‌گردند. همچنین این خرده‌نظام‌ها نیز تحت یک «نظام کلان» قرار گرفته‌اند و این نظام کلان همان نظام اسلامی حاکم بر یک جامعه متمدن خواهد بود.

در طول تاریخ معاصر، نظام‌سازی یا نگاه «مجموعه‌نگر» به دین در اندیشه بسیاری از روشنفکران دینی وجود داشته که البته توجه به این نگاه در آثار آیت الله سید محمدباقر صدر موج می‌زند. در نظر شهید صدر برای اینکه بتوان یک نظام اقتصادی را از منظر اسلام ارائه دهیم، بایستی سیری از جزء به کل را در مفاهیم اسلامی طی کنیم زیرا در متون دینی کمتر مفاهیم کلی اقتصاد همچون عدالت اجتماعی و نفی طبقات اقتصادی بیان شده لذا با تعمیق در نصوص شرعی و فتاوی

۱. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: کتاب *در جستجوی علوم انسانی اسلامی*، اثر عبدالحسین خسروپناه.

فقهی و از خلال تحلیل و بررسی مجموع نصوص و فتاوا می‌توان به این احکام کلی رسید تا در تهیه نظام اقتصادی بر مبنای اسلام از آنها استفاده نمود.^۱ در نتیجه برای تشکیل عناصر یک خرده‌نظام همچون خرده‌نظام اقتصادی، به یک سری «عناصر کلی» که متکی بر گزاره‌های جزئی در متون اسلامی است، نیاز خواهیم داشت.

اما در نهایت، پس از کشف عناصر کلی، به منظور تشکیل یک خرده‌نظام، وجود سه شرط در مجموع عناصر لازم است:

۱. **یک، مبانی مشترک:** در تشکیل یک نظام با دو نوع مبانی فکری روبرو هستیم، مبانی عام و مبانی خاص. مبانی عام همان مبانی انسان‌شناسی، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی هستند که تمام علوم و پژوهش‌های اسلامی مبتنی بر آن بوده که در بخش «تولید علم با اتکای بر مبانی اسلامی» این نوشتار اشاره شد، اما مبانی خاص در هریک از خرده‌نظام‌ها متفاوت است. مثلاً عناصر عدالت اجتماعی و مالکیت افراد که از متون دینی کشف شده است، علاوه بر اینکه متکی بر تمام مبانی عام است، متکی بر این مبنای خاص یا مشترک نیز می‌باشد که «مالکیت اموال، حق ذاتی خداست و اوست که مالکیت اموال را در انسانها به ودیعت گذاشته است.»^۲ یکی از فواید کشف مبانی جزئی نسبت به هریک از خرده‌نظام‌ها، شاکله‌بندی صحیح عقاید و افکار مردم جامعه است که عملی نمودن عناصر متکی بر مبانی به عهده آنهاست. بدون تردید تصور این معنا در میان مردم که صاحب حقیقی اموال دنیا شخص دیگری است، تحقق عدالت اجتماعی را در میان آنان راحت‌تر می‌نماید.

۲. **اهداف مشترک:** کاربرد تشکیل یک نظام، به کارگیری عناصر در رسیدن به اهداف مشخصی در کوتاه‌ترین راه است که آن اهداف نیز از متون دینی اخذ شده است. بدیهی است تنظیم عناصر مختلف در جهت تحقق هدفی واحد، می‌تواند با سرعت بیشتری منجر به تمدن‌سازی اسلامی شود.

۳. **انسجام و هماهنگی میان عناصر:** هریک از عناصر نظام در راستای تحقق اهداف مورد نظر خویش، بایستی به صورت منسجم و هماهنگ، وظیفه خود را انجام دهند زیرا «در هر نظام، هریک از عناصر بر عناصر دیگر تأثیر داشته و هیچ یک از آنها اثری مستقل و جدای از مجموعه (نظام) برجای نمی‌گذارد.»^۳ به عنوان نمونه در نظام خانواده از منظر اسلام، تمامی عناصر کلی آن در جهت اهداف یک خانواده متعالی - که همان آرامش دنیوی و سعادت اخروی است - و به صورت هماهنگ عمل می‌کنند.

۱. صدر، اقتصادنا، ص ۴۳۲.

۲. همان، ص ۴۳۹.

۳. واسطی، تکرش سیستمی به دین، ص ۸۹.

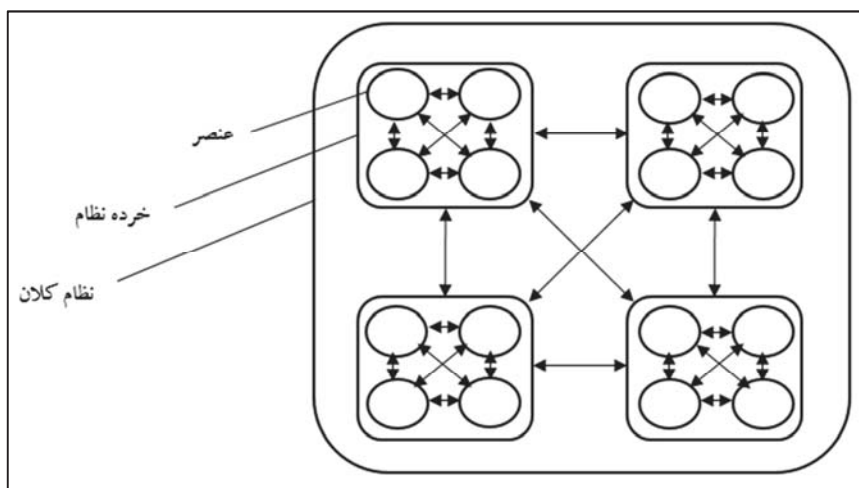
در نتیجه اگر پدر خانواده به عنصر «توجه به معیشت خانواده» بیش از عنصر «عبودیت اعضای آن نسبت به پروردگار» توجه نماید، عدم تعادل و در نتیجه غیرنظام‌مند شدن آن خانواده را در پی خواهد داشت.

پس از تشکیل نظام‌های متعدد در حوزه‌های مختلف، تا زمانی که این خرده‌نظام‌ها در ارتباط با یکدیگر به عنوان نظام کلان ملاحظه نشوند، نمی‌توان از اثرگذاری صحیح هریک از خرده‌نظام‌ها در جامعه اطمینان حاصل نمود زیرا هریک از خرده نظام‌ها برای تحقق کامل اهداف خود نیازمند مساعدت دیگر خرده‌نظام‌ها هستند، به عنوان نمونه اجرایی نمودن تجویزات نظام اقتصادی اسلام، در برخی اوقات ممکن است از منظر روانی نیازمند شرایط مساعدی باشد که در این موقعیت نظام روان‌شناختی اسلام به یاری نظام اقتصادی می‌رسد و یا اجرایی کردن نظام اقتصادی در سطح جامعه، که بدون تردید نیازمند یک نظام مدیریتی صحیح بر پایه آموزه‌های اسلام است. لذا همچنان که هریک از عناصر یک تمدن در جهت تحقق هدف خاصی با یکدیگر در ارتباط هستند، هریک از خرده‌نظام‌ها نیز در مسیر یک هدف واحد یعنی تحقق نظام کلان اسلامی، به‌صورت هماهنگ با یکدیگر در ارتباط خواهند بود.

در نتیجه به منظور تشکیل جامعه متمدن اسلامی نمی‌توان به صرف تولید علم از متون اسلامی حتی بر پایه مبانی دینی اکتفا نمود بلکه این تولید علم به مثابه مواد خامی است که برای تناسب آن با تمدن نوین، نیازمند یک نظام‌سازی متکی بر مبانی مشترک، اهداف مشترک و هماهنگی میان عناصر برای تشکیل یک خرده‌نظام است. این خرده نظام‌ها نیز با داشتن یک ارتباط منسجم با یکدیگر، نظام کلان اسلامی را تشکیل خواهند داد.

شکل زیر نحوه ارتباط هریک از عناصر و خرده‌نظام‌ها را با یکدیگر در مجموعه نظام کلان به

نمایش می‌گذارد:



نتیجه

از بررسی‌های به عمل آمده به این نتیجه می‌رسیم که برخی از لوازم تمدنی نوین اسلامی از لحاظ رتبی مقدم بر دیگر لوازم است. این تقدم از آن جهت است که پیش از آغاز تولید علوم انسانی تمدن‌ساز، مقدماتی نیز باید محقق شود که بخشی از آنها اندیشه‌ای و پاره‌ای هم مربوط به توانایی‌ها و ابزار عملی اندیشوران و پژوهشگران است. بایسته‌هایی که می‌توان آنها را «پیش عملیاتی» نامید، عبارتند از: «هویت‌بخشی به فرهیختگان و دانشمندان اسلامی»، «گفتمان‌سازی علوم تمدنی میان اندیشمندان مسلمان» و «توانایی فهم متون عربی اسلامی». نمی‌توان نادیده انگاشت که وجود انگیزه قوی پیش از آغاز کارهای خطیر امری ضروری است و بدون آن نمی‌توان در دشواری‌های کار مورد نظر استقامت نمود؛ از همین رو پیش از پرداختن به تولید علوم انسانی - اسلامی، ایجاد انگیزه‌ای که ناشی از اقناع اندیشه است، برای محققان و دانشمندان این حوزه امری مهم تلقی می‌شود.

تصور یک پیشینه عظیم علمی در جهان اسلام به استناد اسناد و منابع معتبر تاریخی - تمدنی از یک سوی و وابستگی تمدن مدرن غرب به علوم اسلامی در زمان پیدایش آن، به اعتراف اندیشمندان دنیای غرب، مسئله است که دانستن آن برای هر اندیشمند مسلمانی دلگرم کننده، موجب خودباوری و استقرار هویت ملی است اما با این وجود نظر به اینکه رسیدن به تمدن نوین اسلامی نیازمند اتحاد و همگرایی اندیشمندان سراسر جهان اسلام است؛ «ایجاد فضای گفتمانی» متکی بر پایه مفهوم «امت» و دوری از اختلافات و کشمکش‌های تعصبات مذهبی مبتنی بر تلاش برای تحقق آرمان‌های مهدویت (باور مورد اتفاق کلیه فرق اسلامی) از بایسته‌های اجتناب‌ناپذیر تمدن نوین خواهد بود.

افزون بر این شرط دیگری نیز برای ورود به مرحله تولید علوم انسانی تمدن‌ساز «آشنایی اندیشوران مسلمان با قواعد فهم دقیق متون عربی به منظور کشف گذاره‌های علمی از آیات و روایات اسلامی» از دستاوردهای نظری است که این پژوهش به دست می‌دهد. از سویی دیگر دو بایسته «تولید علم با اتکال بر مبانی اسلامی» و «نظام‌سازی بر اساس علوم انسانی - اسلامی» از لحاظ رتبی بعد از بایسته‌های پیش عملیاتی هستند، و می‌توان آنها را بایسته‌های «عملیاتی» نامگذاری نمود.

نتایج پژوهش نشان می‌دهد که علوم انسانی رایج در تمدن مادی غرب که به کشورهای اسلامی نیز ورود نموده، متکی بر مبانی مخصوص به خود، یعنی، متناسب با اندیشه‌های انسان محوری و تجربه‌گرایی تمدن غربی است و به هیچ وجه نمی‌تواند در ایجاد تمدن نوین اسلامی معطوف به اهداف آن کارساز باشد چه اینکه دانش متناسب با تمدن اسلامی، دانشی مبتنی بر آموزه‌های دینی بود که نیازمند مبانی مطابق با متن اسلام است تا بتوان بر مبنای آن علوم انسانی را از منابع اسلامی استخراج نمود.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن، *مقدمه*، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
۳. اقبال، مظفر، *اسلام و علم*، ترجمه فرشته ناصری و همکارش، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۹۱.
۴. ایمان، محمدتقی و همکارش، «آسیب‌شناسی روش توسعه علوم انسانی در ایران»، *مجله راهبرد فرهنگ*، ش ۱۹، ص ۲۷-۵۱، ۱۳۹۱.
۵. براون، کالین، *فلسفه و ایمان مسیحی*، ترجمه میکائیلیان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
۶. بگّار، عثمان، *تاریخ و فلسفه علوم اسلامی*، ترجمه محمدرضا مصباحی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۸.
۷. بلیکی، نورمن، *استراتژی‌های پژوهش‌های اجتماعی*، ترجمه هاشم آقابیک پوری، تهران، جامعه‌شناسان، ۱۳۸۹.
۸. پسندیده، عباس، «درآمدی بر روش‌شناسی فهم معارف روانشناختی از احادیث»، *مجله علوم حدیث*، ش ۴۵، ص ۱۰۹-۸۸، ۱۳۸۶.
۹. تیممی آمدی، عبدالواحد بن محمد، *نور الحکم و درر الکلم*، قم، دار الکتب الاسلامی، ۱۴۱۰.
۱۰. خاکی قراملکی، محمدرضا، *تحلیل هویت علم دینی و علم مدرن*، قم، کتاب فردا، ۱۳۹۰.
۱۱. خمینی، سید روح‌الله، *صحیفه نور*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۹.
۱۲. دورانت، ویلیام جیمز، *تاریخ تمدن، عصر ایمان*، ترجمه ابوطالب صارمی و همکاران، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵.
۱۳. دیویس، تونی، *اومانسیم*، ترجمه عباس مخیر، تهران، مرکز، ۱۳۷۸.
۱۴. زرین کوب، عبدالحسین، *کارنامه اسلام*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۱۵. سوزنجی، حسین، «تأملی در باب بایسته‌های تحول در علوم انسانی»، *مجله راهبرد فرهنگ*، ش ۵، ص ۲۷-۷، ۱۳۸۸.
۱۶. شجاعی زند، علیرضا، *عرفی شدن در تجربه مسیحی و اسلامی*، تهران، باز، ۱۳۸۱.
۱۷. صدر، سید محمدباقر، *اقتصادنا*، قم، مرکز الأبحاث للشهید الصدر، ۱۴۲۴.
۱۸. صفوی، سید یحیی، *وحدت جهان اسلام: چشم‌انداز آینده*، تهران، شکیب، ۱۳۸۷.
۱۹. العطاس، سید محمد نقیب، *اسلام و دنیوی‌گرایی*، ترجمه احمد آرام، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.

۲۰. علی تبار فیروزجایی، رمضان، «بررسی تطبیقی مبانی انسان‌شناختی علم دینی و علم سکولار»، *مجله قبسات*، ش ۷۱، ص ۴۷-۷۲، ۱۳۹۳.
۲۱. فرمانیان، مهدی، «جایگاه آموزه‌های منجی موعود در اندیشه اهل سنت»، *مجله مشرق موعود*، ش ۲، ص ۲۰۰-۱۸۵، ۱۳۸۶.
۲۲. قدردان قراملکی، محمدحسن، *سکولاریزم در مسیحیت و اسلام*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷.
۲۴. محمدی، مسلم، «تجربه‌گرایی و نقد آن»، *دین و سیاست*، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۱۳۶-۱۰۳، ۱۳۸۶.
۲۵. مصباح، علی، «نقد و بررسی مبانی تجربه‌گرایی در علوم انسانی»، *مجله اسراء*، ش ۱۱، ص ۱۴۲-۱۱۹، ۱۳۹۱.
۲۶. نبی‌زاده، محمد، «مبانی فلسفی و جایگاه علوم انسانی در تمدن نوین اسلامی»، *مجله اندیشه تمدنی اسلام*، ش ۲، ص ۱۱۵-۱۰۳، ۱۳۹۵.
۲۷. نصر، سید حسین، *نیاز به علم مقدس*، ترجمه حسن میان‌داری، قم، مؤسسه طه، ۱۳۷۹.
۲۸. واسطی، عبدالحمید، *نگرش سیستمی به دین*، مشهد، مؤسسه علوم و معارف اسلام، ۱۳۸۸.
29. Crotty, Michael, *The Foundations of Social Research: Meaning and Perspective in the Research Process*, London, Sage Publications Ltd, first edition, 1988.
30. James, William, *The Principles of Psychology*, vol. 1, New York, Dover Publications, first edition, 1918.
31. Laudan, Larry, *science and values: the aims of science and their role scientific debate*, Oakland, University of California press, first edition, 1986.